

نسیخه

دوفصلنامه علمی تخصصی فلسفه اسلامی
سال اول / شماره دوم / پیاپی ۲ / بهار - تابستان ۱۳۹۵

تبیین و نقد نگرش استاد خسروپناه پیرامون تحول در علوم انسانی^۱

مهدی عربمختاری^۲

چکیده

استاد خسروپناه بر آن است که برای ایجاد تمدن اسلامی به علوم انسانی اسلامی نیاز داریم. وی نسبت تمدن اسلامی با تمدن غرب را «گزینش» می‌داند و برای پالایش متافیزیک ضد دینی علوم موجود، از دین مدد می‌جوید و برای تأمین متافیزیک فلسفی علوم به فلسفه صدرایی رجوع می‌کند و در نهایت، پس از آسیب‌شناسی فلسفه اسلامی با روش ابداعی «دیدبانی» (تاریخی-منطقی)، «حکمت خودی» را پی می‌ریزد.

در فلسفه تأسیسی استاد خسروپناه، هریک از عوارض و احکام انضمامی یا انتزاعی و استنتاجی وجود انضمامی انسان، موضوع کلانی می‌شود که عوارض و احکام آن، فلسفه‌های مضاف به حقایقی را پدید می‌آورند. ایشان با روش دیدبانی، به بازنگری فلسفه‌های علوم و خود علوم می‌پردازد و متافیزیک تولیدشده را نخست به فلسفه هر علم و سپس به خود علوم اشراب می‌کند تا علم دینی به دست آید. اما نتیجه چنین اندیشه‌ای علمی، فلسفی خواهد بود، نه تمدنی بر محور وحی و آموزه‌های انبیا.

نقدهای دیگری نیز از جمله «بنای آن بر فرض ظرفیت دستگاه فلسفی صدرایی برای ورود به عرصه مدیریت علوم و بحث از فلسفه‌های حقایق» هم درباره این نظریه استاد خسروپناه مطرح شده است.

در این نوشتار بعد از بیان ضرورت جست‌وجوی علم دینی، به طرح دیدگاه در دو حوزه «چیستی علم مدرن» و «چیستی دین» می‌پردازیم تا به فهم نظریه علم دینی این صاحب‌نظر نزدیک شویم.

کلیدواژگان

علم دینی، متافیزیک، فلسفه مضاف، نظریه دیدبانی، عبدالحسین خسروپناه، دین، علوم انسانی، فلسفه صدرایی، حکمت نوین.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۰۸.

۲. دانش‌پژوه سطح دو فلسفه اسلامی (mahdiarabmokhtari@gmail.com).

مقدمه

استاد خسروپناه^۱ از جمله اندیشمندان حوزوی به شمار می‌آید که در زمینه «علم دینی» بسیار پرتلاش بوده و در این باره از صاحبان نظر شمرده می‌شود. شاید بتوان گفت که وی توانسته است گامی چند از برخی رقیبان خود پیشی گیرد؛ چراکه علاوه بر نظریه‌پردازی در حوزه علم دینی، دست‌آوردهای عملی‌ای هم براساس تئوری خود داشته است.^۲ وی با به‌کارگیری تئوری فلسفه‌های مضاف در خدمت رویکرد «غرب‌گزینی»، عینی‌کردن فلسفه اسلامی را پی گرفت و بر آن شد به تولید علم دینی پردازد و بدین ترتیب نیازهای روز جامعه اسلامی را برطرف سازد.

حرکت نخبگان کشور ما در مسئله علم دینی در آغاز با اصطلاح «جنبش نرم‌افزاری» از سوی مقام معظم رهبری مدظله‌العالی در دهه هفتاد آغاز شد و در سال‌های اخیر نیز کتاب‌ها و مقالات فراوانی پیرامون تبیین زوایای گوناگون این نظریه‌ها نگاشته شده است که از آن جمله می‌توان به کتاب *در جستجوی علوم انسانی اسلامی* نوشته عبدالحسین خسروپناه اشاره کرد که جدیدترین اثر وی در زمینه جریان‌شناسی نظریات علم دینی شمرده می‌شود. کتاب *جریان‌شناسی فکری ایران معاصر* اثر دیگر اوست که در آن به جریان‌شناسی جریان‌ات فکری شیعه پرداخته است و در ضمن آن به جریان‌ات علم دینی نیز اشاره می‌کند؛ وی در کتاب *فلسفه فلسفه اسلامی* می‌کوشد به تفصیل «حکمت خودی» و نظریه خویش درباره علم دینی را مطرح می‌کند. همچنین، ایشان در مقالات پرشماری کوشیده است به تبیین زوایای گوناگون اندیشه خود پردازد. مقاله «ملاحظات در خصوص تئوری استاد خسروپناه درباره فلسفه‌های مضاف» اثر علی محمدی نیز در این خصوص به تبیین و نقد اختصاری این نظریه می‌پردازد و نیز کتاب‌های دیگری که در آنها چند نظریه در خصوص علم دینی تبیین و بررسی می‌شود؛ از جمله *معنی، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی* نوشته حسین سوزنچی؛ *علم دینی، دیدگاه‌ها و ملاحظات* نوشته سیدحمیدرضا حسینی، سیدمحمدتقی موحد ابطحی، مهدی علی‌پور؛ *مناظره‌هایی در باب علم دینی خسرو باقری*؛ و

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه (۱۳۴۵ش) رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه فرهنگی حکمت نوین اسلامی. وی با رتبه دانش‌یاری از سال ۱۳۷۴ تاکنون موفق شده است در کنگره‌ها و همایش‌های علمی داخلی و بین‌المللی شرکت، و مقالات ممتاز خود را ارائه کند.

۲. از جمله فعالیت‌های ایشان در پیگیری جریان اندیشه خود در عمل، ارائه کتاب‌ها و مقالاتی در باب فلسفه‌های مضاف، از جمله *فلسفه معرفت*، *فلسفه معرفت دینی*، *فلسفه علم کلام*، *فلسفه فلسفه اسلامی*، *فلسفه فقه*، *فلسفه علوم قرآنی*، *فلسفه علوم حدیث*، *فلسفه عرفان*، *فلسفه سیاست اسلامی*، *فلسفه حکمت متعالیه*، *فلسفه ریاضی*، *فلسفه دین*، *دورنمایی از منطق*، *فرا منطق* و *فلسفه منطق*، *فلسفه حقوق*، *فلسفه تفسیر*، *فلسفه تعلیم و تربیت* در جهان امروز، *درباره فلسفه تاریخ*، *فلسفه پزشکی*، *فلسفه اقتصاد اسلامی*، *فلسفه اخلاق* و ... است که با مراجعه به سایت ایشان (www.khosropanah.ir) قابل دسترس خواهد بود.

سخن از انواع این نوشته‌ها و رویکردهای جریان‌شناسانه یا رویکردهای تک‌بعدی و نقایص این‌ها خود مجال دیگری می‌طلبد و نیاز است که در این باره به تفصیل سخن گفته شود. اما آنچه اکنون مهم است، اینکه هیچ‌یک از این آثار نتوانسته‌اند در مقام تحقق، تصویری صحیح و همه‌جانبه از ابعاد مختلف نظریات و افکار و اندیشه‌ها ارائه دهند؛ به طوری که در مقام تبیین، صاحب‌نظران آن را بپذیرند. در این نوشتار کوشیده‌ایم این نقیصه را با بهره‌گیری از ساختار «مبادی، مبانی، نتایج»، همه‌جهت‌گیری‌های صاحب‌نظران که بر مسئله علم دینی اثرگذار است را، به طور منطقی بررسی کنیم.

مدل این پژوهش نگاهی همه‌جانبه و یک‌جا به نظریه‌ی علم دینی است که از مبادی و سرچشمه‌های بیرونی علم آغاز شده، به مبانی - عوامل درونی اثرگذار در علم - پرداخته، در نهایت به نتایج حاصل از مبادی و مبانی ختم می‌شود که می‌تواند در شناخت صحیح و قضاوت درباره آن بسیار ثمربخش باشد.

روش به کار گرفته شده در این مقاله، در بخش تبیین نظریه، «تبیینی» است؛ البته گاهی نیز برای پی بردن به دیدگاه صاحب‌نظران در مسائل فرعی‌تر از روش تحلیلی بهره می‌برد که در همان جهت تبیین به کار گرفته شده است. بخش پایانی این نوشتار، با ضمن احترام، به بیان مهم‌ترین نقدهای این نظریه می‌پردازد.

جایگاه مسئله علم دینی در طبقه‌بندی‌های رایج کشور، هم در «کلام جدید» است - آنجا که بشر جدید از دین مطالبه رفع نیازهای مادی می‌کند - و هم در «فلسفه علم» - آنجا که سخن از نسبت علم با پیش‌فرض‌های بیرون از علم به میان می‌آید - و در روش تحقیق و در صدق قضایای علمی، و هم در «فلسفه اسلامی» - آنجا که سخن از نسبت فلسفه و علم و سخن از کارآمدی فلسفه به میان می‌آید؛ از این رو مسئله علم دینی و تمدن‌سازی اسلامی را مسئله‌ای میان‌رشته‌ای عنوان کرده‌اند.

برای تبیین مسئله و غرض اصلی این نوشتار، یعنی «تبیین چستی علم دینی از دیدگاه استاد خسروپناه» نخست به بیان ضرورت تولید علم دینی از نگاه این اندیشمند می‌پردازیم. پر واضح است نظریه پرداز، نظریه خود را متناسب با خلأها و چالش‌های پیش روی خود می‌سازد و هرچه نیازمندی‌ها و ضرورت‌ها دقیق‌تر و عمیق‌تر شناخته شوند، به همان میزان نظریه ساخته شده نیز از قوت و کارآمدی بیشتری در برابر رقیبان برخوردار خواهد بود. پس از آن به دو مولفه اصلی تشکیل دهنده علم دینی خواهیم پرداخت: نخست آنکه علم

مدرن، از دیدگاه صاحب‌نظران چه ویژگی‌هایی دارد؟ و با چه چالش‌هایی روبه‌روست؟ و نیز چه ظرفیت‌هایی برای تحول دارد؟ تعریف علم، نسبت علم و متافیزیک، وجود پیش‌فرض‌ها در علوم طبیعی و انسانی، ارزش معرفتی علم مدرن و چالش‌های علوم جدید از جمله مسائل این بخش به شمار می‌رود؛ دوم، شناخت صاحب‌نظران از دین چیست؟ پرسش از چیستی دین، منابع دین، معیار دینی بودن گزاره‌ها و قلمرو موضوعی گزاره‌های دینی از جمله سؤالاتی است که در این بخش از صاحب‌نظران پرسیده خواهد شد؛ نتایج به‌دست‌آمده از این مسائل را در بررسی مسئله اصلی بیان خواهیم کرد و پس از بیان ایده‌های نظریه‌پرداز محترم، از وجه اسلامیت علوم محقق‌شده، براساس این ایده سخن به میان خواهیم آورد.

در این مختصر، فقط به بیان مدعای این نظریه و مقدمات آن در علم‌شناسی و دین‌شناسی خواهیم پرداخت و جز در موارد ضرورت، رو به تفصیل نخواهیم آورد. در پایان نیز نگاهی انتقادی با رویکردی سازنده به این نظریه خواهیم داشت. نشان دادن چالش‌های یک نظریه بیش از آنکه بخواهد در رد آن مؤثر باشد، اگر از سوی صاحبان و موافقان نظریه با دیده‌ی همدلی به آن نگریسته شود، می‌تواند در بهسازی آن، به کار گرفته شود.

۱. ضرورت ورود به مسئله علم دینی

نخستین دغدغه‌ها و دلایل پی‌جویی تولید علم دینی، نقدهای مبنایی و بنایی است که استاد خسروپناه بر علم موجود می‌داند، در این باره در سرفصل علم‌شناسی به‌طور مفصل شرح خواهیم داد. علاوه‌براین، سیر تحولات تاریخی جهان اسلام و توجه به نیازها و اقتضائات مسلمانان می‌تواند از سه‌نظر ضرورت تولید علم دینی را روشن سازد:

۱. «شکی نیست که علوم بشری با توجه به تغییر نیازها و مقتضیات زمان، تحول و تکامل پیدا می‌کنند؛ یعنی تحول زمان، منشأ تحول نیازهای معرفتی و رفتاری و تغییر نیازها هم منشأ تحول علوم و تکنولوژی می‌گردد. مطلب دیگر اینکه گاهی تحول در علوم، عقب‌تر از تحولات زمان و نیازهای جامعه است که برای توسعه جامعه بسیار زیان‌بار است و شاید بتوان از حدیث «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ الْوَابِسُ»، «الْعِلْمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ الْوَابِسُ» را نیز استفاده کرد؛^۱ از این رو، جامعه اسلامی باید در جهت استقلال فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و علمی و سربلندی خود و جلوگیری از عقب‌ماندگی و رسیدن به رشد علمی خود بیندیشد و

۱. عبدالحسین خسروپناه، فلسفه فلسفه اسلامی، ص ۸۳.



بکوشد و مبنای این اعتقاد نیز فرموده خداوند سبحان است که: «خداوند هرگز برای کافران بر مؤمنان راه تسلط را باز نکرده است»^۱؛^۲

۲. از همین رو، به «عقلانیت اشراقی و عقلانیت صدرایی این نقد وارد است که به لحاظ رویکرد کل‌نگرانه، درقبال علوم جزئیة بی‌مهری می‌ورزند و حتی ملاصدرا به ابن‌سینا خرده می‌گیرد که چرا وقت خود را صرف مسائل کم‌ارزش طبیعت‌شناختی می‌کند و آن را اتلاف وقت می‌شمارد»^۳. استاد خسروپناه در جای دیگر به این نکته اشاره می‌کند که ارسطو حکمت به معنای عام را سه نوع می‌دانست: علوم نظری، علوم عملی و علوم صناعی. اما با ورود فلسفه ارسطویی به جهان اسلام، فلاسفه اسلامی، حکمت تولیدی و صناعی را از تقسیم‌بندی حکمت حذف کردند؛ اتفاقی که تأثیر منفی آن در فرایند صنعت و تکنولوژی مسلمانان مشهود است.^۴

۳. استاد خسروپناه با نگاه به سیر گسترش مدرنیته در جهان اسلام و نیز رواج اندیشه تقابل با مدرنیته در میان مسلمانان، تأکید می‌کند، با آنکه همه اجزای غرب دور ریختنی نیستند، اما مونتاژ غرب در جامعه مسلمانان نیز پاسخی است که آثار تخریبی آن بسیار خواهد بود. وی درمقابل، رویکرد «گزینشی» به غرب را پیشنهاد می‌دهد. او معتقد است، درحال حاضر اجزای مثبت غرب در ترکیب با دیگر اجزای غیرقابل استفاده مدرنیته قرار گرفته است و به آنها کمک می‌کند؛ ازاین رو، باید بتوانیم با به‌کارگیری روشی، اجزای سالم و بی‌طرف آن را برای رفع نیازها و ساخت تمدن اسلامی به‌کار گیریم. از دیدگاه استاد خسروپناه نباید توقع داشت که مدرنیته خود اجزای بی‌طرفش را به ما هدیه دهد یا روش تفکیک علم از فرهنگش را به ما بیاموزد، بلکه خود باید با تجزیه موشکافانه علوم غربی، مبانی و پیش‌فرض‌های آن را به دست آوریم و با بررسی آنها دست به تولید مبانی اسلامی بزنیم و مبانی اسلامی را «جایگزین»^۵ آنها سازیم تا پالایش علوم غربی محقق گردد.^۶

۱. همو، انتظار بشر از دین، ص ۱۸-۱۹.

۲. نساء (۴)، ۱۴۱.

۳. عبدالحسین خسروپناه، فلسفه فلسفه اسلامی، ص ۲۳.

۴. همان، ص ۲۵۱.

۵. همو، «جستاری در اسلامی سازی علوم انسانی»، ماهنامه معارف، ص ۱۱.

۶. همو، دین و توسعه‌ی کوثری، <http://www.khosropanah.ir>، ص ۷.

۲. علم شناسی

مراد از علم شناسی، شناختی است که صاحب نظر از علوم مدرن بعد از رنسانس دارد. به طور خلاصه، استاد خسروپناه در نگاهی کلی به علوم مدرن می گوید: فلسفه مدرن غرب بر مبنای عقلانیت جزءنگرانه و حسابگر آماری و تجربه پذیر شکل گرفته و در قبال عالم ملکوت بی دغدغه شده است.^۱ نتیجه خصلت عقل گرایی در این دوران، تأکید ورزیدن بر واقعیت های بی بود که جنبه کاربردی بیشتری داشتند. حاصل چنین رویکردی نیز مغفول ماندن ملکوت است و به همین دلیل در عصر مدرن، بشر گرفتار فقر معنویت شد.^۲

تعریف علم

مقصود از «علم» در این نوشتار علوم تجربی اعم از طبیعی و انسانی است. امروزه واژه علم به رشته و سیستمی از گزاره های حصولی اطلاق می شود که با روش تجربی تحصیل شده، خواه متعلق شناسایی و مطالعه آن، رفتارهای فردی و جمعی، ارادی و غیرارادی، آگاهانه و غیر آگاهانه انسانی باشد (علوم تجربی انسانی)؛ مانند روان شناسی، مدیریت، اقتصاد و...، و خواه علمی که متعلق شناسایی آنها رفتار و پدیده های غیر انسانی باشد (علوم طبیعی) مثل زیست شناسی، فیزیک و... به هر حال باید در قالب های کمیّت پذیر و نظم تجربی قرار گیرند.^۳

علم و متافیزیک

رابطه علم و متافیزیک نقطه ثقل نظریه علم دینی استاد خسروپناه است. وی در فرایند تولید علم دو مرحله فرضیه سازی و آزمون فرضیه را از یکدیگر جدا می داند، و معتقد است: علم دارای دو مقام است: مقام گردآوری^۴ و مقام داوری.^۵ علوم انسانی [در مقام گردآوری و شکار] از ایدئولوژی و جهان بینی و محیط و فرهنگ شخصی عالم، رنگ و اثر می پذیرند... [و در مقام داوری] عینی و تجربی اند و این دو نافی یکدیگر نیستند.^۶

۱. عبدالحسین خسروپناه، دین و توسعه ی کوثری، <http://www.khosropanah.ir>، ص ۵.

۲. همان، ص ۶.

۳. عبدالحسین خسروپناه، انتظار بشر از دین، ص ۱۶.

4. Context of discovery.

5. Context of justification.

۶. ر.ک: عبدالحسین خسروپناه، «حوزه؛ دانشگاه، چپستی و بایستگی علوم انسانی»، مجله دانشگاه اسلامی، ص ۱۵-۱۶.

۷. همان.

استاد خسروپناه در جایی دیگر اشاره می‌کند که

در مقام گردآوری داده‌های تجربی پیش‌فرض‌هایی وجود دارد که از عقل بهره‌مند هستند.^۱ به‌علاوه، نه تنها در علوم انسانی بلکه در علوم طبیعی هم شخصیت عالم در چگونگی علم نقش بسیار زیادی دارد. تئوری‌ها از بیرون وارد روان شخصی عالم هستند... تئوری‌ها محصول ابتکار و خلاقیت شخصی عالم هستند.^۲

بنابراین، استاد خسروپناه تجربی بودن محض روش علم را در مقام گردآوری نمی‌پذیرد. مرحله دآوری، مرحله آزمون فرضیه و نظریه است. در این مرحله نیز استاد خسروپناه معتقد است: ما علم تجربی محض نداریم، علم تجربی از علوم عقلی نیز در مقام دآوری بهره می‌برد؛ به این صورت که مواد تجربی را در قالب استنتاج عقلی می‌ریزد.^۳ البته تأثیرپذیری علوم تجربی از غیر تجربه تنها به این مسئله ختم نمی‌شود، بلکه «باید توجه داشت که در تمام علوم تجربی، عالمان هم در مقام گردآوری و هم در مقام دآوری از جهان‌بینی و ایدئولوژی و پیش‌فرض‌های خود بهره می‌برند؛ زیرا در مقام گردآوری و شکار، توسط پیش‌فرض‌های خویش به تور شکار خود حد و حصر و محدودیت یا توسعه می‌دهند و همین منشأ تأثیرگذاری در دآوری آنها می‌شود و در مقام دآوری نیز از تفسیر تجربی که مبتنی بر جهان‌بینی و ایدئولوژی ایشان است، کمک می‌گیرند.^۴ البته این تأثیرگذاری به جهت دخالت ادیان خصوصاً دین اسلام در علوم انسانی بیشتر نمایان است.^۵ با این سخن، استاد خسروپناه متافیزیک حاکم بر علوم را این‌گونه می‌شناساند:

در پشت صحنه آزمایشگاه و تحقیقات تجربی، پیش‌فرض‌ها و آکسیوم‌هایی^۶ وجود دارد که ما از آنها به معلومات متافیزیکی تعبیر می‌کنیم و بر تحقیقات و فرضیه‌های علمی و انگیزه‌های عالمان، تأثیر مستقیمی می‌گذارد. این پیش‌فرض‌ها اگر دینی باشند، علوم تجربی را دینی می‌کنند و اگر به سکولاریسم اتصاف یابند، علوم تجربی نیز سکولار می‌شوند.^۷

۱. عبدالحسین خسروپناه، «علم و دین»، ص ۱۲.

۲. ر.ک: همو، «حوزه؛ دانشگاه، چستی و بایستگی علوم انسانی»، مجله دانشگاه اسلامی، ص ۱۵-۱۶.

۳. همو، «علم و دین» ص ۱۲.

۴. ر.ک: عبدالحسین خسروپناه، «حوزه دانشگاه، چستی و بایستگی علوم انسانی»، مجله دانشگاه اسلامی، ص ۱۵-۱۶.

۵. همان.

۶. (Axiom): اصل موضوعه.

۷. ر.ک: عبدالحسین خسروپناه، «انتظار بشر از دین»، ص ۱۷.

ارزش معرفتی علم

استاد خسروپناه خود را پیرو مکتب صدرا می‌شمارد؛ از این رو، با اینکه قائل به تأثیر متافیزیک‌ها در مقام گردآوری و داوری است، باز هم در علم تجربی قائل به کاشفیت است و از این راه خود را از ورطهٔ نسبیت رها می‌کند. وی بر آن است که چون متافیزیک اثبات‌پذیر است، هیچ دلیلی برای پذیرش نسبیت وجود ندارد. گفتنی است، همیشه از تفاوت مبانی متافیزیکی، نمی‌توان تفاوت دستاوردهای علمی را استنتاج کرد؛ زیرا چه بسا مبانی متافیزیکی در اصل فرضیه تأثیر نگذارند و فقط انگیزهٔ عالمان تجربی را متأثر سازند؛ پس نمی‌توان گفت اگر متافیزیک غرب، کفرآمیز و غیراسلامی است، با اسلامی کردن آنها همهٔ دستاوردهای فعلی علوم، تغییر خواهد کرد.

۳. دین‌شناسی

مطالب این بخش نشان می‌دهد صاحب‌نظر تا چه اندازه پاسخ‌گویی به کاستی‌های علوم موجود - به‌طور خاص - و نیازمندی‌های بشر را - به‌طور عام - متوجه دین می‌سازد؟ و چه نقشی در علم دینی به خود دین می‌بخشد؟

چیستی دین

استاد خسروپناه دین را مجموعهٔ حقایق و ارزش‌هایی می‌داند که از طریق وحی یا الهام یا هر طریق قطعی دیگر به ارمغان می‌رسد و هدایت و سعادت انسان را تأمین می‌کند، چه این معارف با عقل و تجربه، تحصیل‌پذیر باشند، چه نباشند که این تعریف از دین، تنها اسلام را دربر می‌گیرد.^۱

این تعریف به دو نکتهٔ مهم اشاره می‌کند: نخست، ممکن است محتوای وحی و سنت اهل بیت علیهم‌السلام با عقل و تجربه نیز تحصیل‌پذیر باشد، به‌گونه‌ای که اگر وحی و سنتی در کار نباشد بشر می‌توانست با عقل و تجربه قطعی به دست‌کم قسمی از آنها دست یابد؛ دوم، دستاوردهای قطعی عقل، نه به‌صورت محصولی برون‌دینی و حافظ دین، و نه به‌صورت محصولی غیر معارض با دین و نه به‌صورت ابزاری برای فهم دین، بلکه جزو دین قرار می‌گیرند.

۱. ر.ک: عبدالحسین خسروپناه، *انتظار بشر از دین*، ص ۳۰؛ همو، *کلام جدید*، ص ۴۰؛ همو، *قلمرو دین*، ص ۱۴۸؛ همو، *گسترهٔ شریعت*، ص ۱۸.



معیار دینی بودن گزاره‌ها

به اعتقاد استاد خسروپناه هر گزاره‌ای چه از نوع کنش [رفتار] باشد و چه از نوع بینش [باور] که با سعادت و شقاوت ما در ارتباط باشد دینی شناخته می‌شود؛^۱ از این‌رو، استاد خسروپناه مسیر خود را از بزرگانی چون آیت‌الله جوادی که همه معارف عقلی و حتی دستاوردهای یقینی تجربی را دینی می‌شمرند، جدا می‌سازد و بیان می‌کند از آن نظر که معیار دینی بودن یک گزاره عقلی این است که بینش به آن گزاره یا کنش نسبت به آن، سعادت یا شقاوت اخروی ما را در پی داشته باشد،^۲ همه معارف عقلی را دینی دانستن مشکل است، بلکه دلیل داریم که دانستن یا ندانستن آنها [معارف عقلی و دستاوردهای تجربی] هیچ تأثیری در سعادت و شقاوت ما نخواهد داشت.^۳

۴. چیستی علم دینی

آنچه گذشت بیان می‌کند علوم طبیعی و علوم انسانی، هیچ‌یک از روش تجربی محض بهره نمی‌برند و متافیزیک علوم مدرن نیز با دین تعارض بسیار جدی و غیرقابل چشم‌پوشی دارد؛ از سوی دیگر، به دلیل اینکه علوم طبیعی و مخصوصاً علوم انسانی، در برآورده ساختن احتیاجات انسان و هدایت وی نقش دارد، از دین انتظار پاسخ‌گویی می‌رود. حال اگر این مطلب را نیز بر آن بیافزاییم که دکتر خسروپناه نسبت ما با مدرنیته را گزینشی می‌داند؛ می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که باید علوم موجود را کالبدشکافی کرد و مبانی و بنیادهای قریب و بعید آنها را کشف کرد. سپس با شناخت مبانی این علوم، به تولید متافیزیک اسلامی پرداخت تا جایگزین متافیزیک علوم مدرن شود.^۴

در این میان، وقتی برای تولید متافیزیک اسلامی علوم به سراغ منابع نقلی دین می‌رویم، درمی‌یابیم اگرچه آیات و روایات در متافیزیک، حرف‌هایی برای گفتن دارد، ولی همه متافیزیک مورد نیاز برای تحول و تولید این علوم را تأمین نمی‌کند؛ چراکه گاه متافیزیک مورد احتیاج علوم، اساساً فلسفی‌اند؛^۵ از این‌رو می‌بایست به سراغ عقلی رویم که خداوند آن را

۱. عبدالحسین خسروپناه، «علم و دین»، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۱.

۴. ر.ک: عبدالحسین خسروپناه، «جستاری در اسلامی‌سازی علوم انسانی»، ص ۱۱؛ «دین و توسعه کوشی»، ص ۷.

۵. ر.ک: همو، «فقر نظریه‌پردازی مهم‌ترین آسیب علوم انسانی است»، ص ۵.

حجت باطنی و ابزاری برای فهم حقایق قرار داده است؛ عقلی که با استناد به بدیهیات حرکت کند و به کشف حقایق بپردازد.^۱

استاد خسروپناه متافیزیک را در فلسفه صدرایی جست‌وجو می‌کند؛ چراکه فلسفه از آن نظر که ناب‌ترین دستاورد عقل شمرده می‌شود و مستند به بدیهیات حرکت می‌کند، هم «واقع‌نما» است و هم هستی‌مطلق را بررسی می‌کند؛ از این رو بر همه علوم و معلومات بشر حاکم و شامل خواهد بود؛ بنابراین بهترین گزینه برای این مقوله است.

به این ترتیب، استاد خسروپناه معتقد است که می‌بایست با استفاده از فلسفه به تولید مبانی علوم پرداخت و آنها را جایگزین مبانی علوم مدرن کرد.^۲ در واقع ادعای ما این است که تمام علوم طبیعی، انسانی، اجتماعی، فنی، مهندسی و تمام حقایق عالم، مبتنی بر مبادی فلسفی و عقلانی هستند که باید فلسفه اسلامی به آنها بپردازد، علوم و حقایقی که تمدن نو بنیاد اسلامی بدون آنها تحقق نمی‌پذیرد.^۳ معنای این سخن، برپاشدن تمدن اسلامی بر پایه پالایش علوم موجود است. چنین تحولی در علوم از ضرورت‌های ایجاد این تمدن خواهد بود.

تغییر موضوع فلسفه از «موجود بما هو موجود» به «وجود انضمامی انسان»

حال وقتی فلسفه ملاصدرا را بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم با اینکه در مسائل فلسفی محض بالندگی فراوانی دارد، اما به شکل کنونی نمی‌تواند درباره متافیزیک علوم حرفی داشته باشد؛ زیرا همان‌طور که اشاره شد در زمان ملاصدرا فضای حاکم بر جامعه آن زمان ناظر به عینیت نبود، به همین دلیل ملاصدرا نیز از حکمت عمل و جنبه‌های نظری‌ای که می‌تواند به این مباحث کمک کند، بحث نکرد. اما استاد خسروپناه از این کمبود نتیجه نمی‌گیرد که باید این فلسفه را کنار گذاشت یا از تحول در علوم دست کشید، بلکه درصدد برطرف کردن کاستی‌های فلسفه صدرایی و پربار کردن آن بر می‌آید.

شیوه‌ای که استاد خسروپناه برای این منظور برگزیده‌اند، بسط دایره موضوعی فلسفه است تا از این رهگذر، فلسفه صدرایی متافیزیک فلسفی مورد نیاز برای تحول آنها را تولید کند. استاد خسروپناه برای تولید متافیزیک اسلامی علوم، نخست کوشید موضوع فلسفه را وسیع‌تر

۱. عبدالحسین خسروپناه، مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی، ص ۱۵۲.

۲. ر.ک: همو، «جستاری در اسلامی سازی علوم انسانی»، ص ۱۱.

۳. همو، فلسفه فلسفه اسلامی، ص ۴۷۳.

از آنچه هست گرداند تا فلسفه به بحث از فلسفه‌های مضاف^۱ به حقایق بپردازد.

استاد خسروپناه قصد دارد با تغییر موضوع فلسفه، کاری کند که نه تنها قواعد دیگر علوم با فلسفه در تعارض نباشد، بلکه فلسفه به علوم دیگر روش کشف قواعد اشیاء و معیار صحت را بیاموزد و مبانی متافیزیکی و فلسفی آنها را تأمین کند. به نظر می‌رسد تنها با این رویکرد، فلسفه می‌تواند برای دیگر علوم، متافیزیک‌سازی کند.

به این ترتیب، استاد خسروپناه پس از نقدهایی به موضوع فلسفه، وجود انضمامی انسان^۲ را موضوع «حکمت نوین» بر می‌شمرد.

حال از آنجاکه صاحب‌نظر قایل است نسبت موضوع علم با مسائل علم می‌تواند رابطه کل و جزء نیز باشد، موضوع فلسفه را «وجود انضمامی انسان» معرفی می‌کند که هم از عوارض موجود بما هو موجود بحث می‌کند و هم از عوارض کلی انسان.^۳ در نتیجه اگر وجود انضمامی انسان را یک حقیقت مرکب بدانیم، اصل وجود یا موجود بما هو موجود، یک جزء آن و حقیقت انسانی جزء دیگر آن است.^۴

قلمرو حکمت نوین اسلامی

«وجود انضمامی انسان» چگونه بحث از فلسفه‌های مضاف به حقایق را وارد فلسفه می‌کند؟ به عقیده این نظریه پرداز موضوع برگزیده وی با عنوان وجود انضمامی انسان، قلمرو وسیعی به فلسفه می‌دهد و همه فلسفه‌های مضاف به حقایق را دربر می‌گیرد؛ بدین صورت که هریک از عوارض و احکام انضمامی یا انتزاعی و استنتاجی وجود انضمامی انسان،

۱. فلسفه‌های مضاف به موجودات و واقعیت‌ها، دانش‌هایی‌اند که به پرسش‌های درونی واقعیت‌های نفس الامری، اعم از حقیقی و اعتباری و مجرد و مادی می‌پردازند: مانند فلسفه نفس که از جوهریت یا عرضیت و مادیت یا تجرد نفس بحث می‌کند. (عبدالحسین خسروپناه، فلسفه فلسفه اسلامی، ص ۷۷)، فلسفه مضاف به حقایق (غیر علوم) مانند هر دانش درجه اولی با روش انتزاعی و عقلی و پیشینی تحقیق می‌کند (همان، ص ۴۶).

۲. منظور از وجود انضمامی انسان، همان انسانی است که با آگاهی وجدانی برگرفته از آگاهی حضوری کشف شده است و به صورت گزاره و تصدیق حصولی در می‌آید و به صورت جمله (من هستم) یا مفهوم (وجود من) به کار می‌رود. شناخت ما از حالات و احساسات و عواطف درونی خودمان نیز حضوری، بی‌واسطه و بسیط است؛ مانند آگاهی ما از ادراکات ذهنی، نیازها و احوالات وجودی، گرایش‌ها و انفعالات روانی که به صورت گزاره‌های وجدانی تبدیل می‌شوند. (عبدالحسین خسروپناه، فلسفه فلسفه اسلامی، ص ۳۴۶).

۳. همان، ص ۳۰۴-۳۰۵.

۴. همان، ص ۳۰۴.

موضوع محور کلانی می‌شود که عوارض و احکام آن، فلسفه مضاف به حقیقتی را به وجود می‌آورد؛ از این رو، فلسفه‌های مضاف به حقایق تحقق می‌یابند.^۱

استاد خسروپناه ساختار «حکمت نوین» خود را این‌گونه بیان می‌کند:

فلسفه اسلامی به معنای عوارض وجود انضمامی انسان به دو نوع فلسفه مضاف به حقایق تقسیم می‌گردد: نخست، فلسفه هستی (متافیزیک) که از سنخ عوارض انتزاعی وجود انضمامی انسان است و دوم، فلسفه انسان که از سنخ عوارض انضمامی وجود انسان به شمار می‌آید. مقصود از فلسفه هستی، عوارض موجود بما هو موجود است و مقصود از فلسفه انسان، بیان عوارض انضمامی و انتزاعی و استنتاجی وجود انسان است که با علم حضوری و حصولی درک می‌شوند.^۲

استاد خسروپناه معتقد است با این نوآوری، فلسفه اسلامی این توانایی و قابلیت را می‌یابد که به بحث از فلسفه‌های مضاف به حقایق بپردازد. از نظر وی عوارض انضمامی، انتزاعی و استنتاجی «موجود بما هو موجود» و «انسان بما هو انسان» که دو حیث موضوع فلسفه هستند، تمام حقایق را دربر می‌گیرند؛ از این رو، فلسفه متکفل است با روش عقلی خود درباره همه آنها به بحث بنشیند.

فلسفه‌های مضاف به علوم و تحول در علم

پس از آنکه فلسفه به همه احکام و عوارض موضوع خود پرداخت و فلسفه‌های مضاف به حقایق را شکل داد و بررسی کرد؛ محتوای فلسفه‌های مضاف به حقایق، متافیزیک و پیش‌فرض‌های عقلی و فلسفی علوم را تشکیل خواهد داد. به این ترتیب، زمینه برای بحث از فلسفه‌های مضاف به علوم^۳ و تحول در خود علوم طبیعی و انسانی فراهم می‌شود و از این رهگذر مشکل فقدان متافیزیک اسلامی علوم بشری در متن دین - یعنی وحی و سنت - به واسطه فلسفه اسلامی برطرف می‌شود.

۱. عبدالحسین خسروپناه، فلسفه فلسفه اسلامی، ص ۴۳۴.

۲. همان، ص ۴۳۷.

۳. دانش‌هایی هستند که به پرسش‌های بیرونی مضاف‌الیه خود پاسخ می‌دهند و وارد مسائل درون‌علمی مضاف‌الیه نمی‌شوند؛ مانند فلسفه فیزیک که پرسش از چیستی و روش تحقیق در فیزیک و رابطه آن با علوم دیگر در آن مطرح است، نه مباحث مربوط به وزن و جرم و حجم و حرکت؛ عبدالحسین خسروپناه، فلسفه فلسفه اسلامی، ص ۷۷.



یکی از وظایف اصلی فلسفه‌های مضاف به علوم، بحث از متافیزیک و پیش‌فرض‌های علوم مضاف‌الیه خود است؛ یعنی این فلسفه‌ها اولاً در کشف پیش‌فرض‌های یک علم به ما کمک می‌کنند و ثانیاً در جایگزین کردن پیش‌فرض‌های اسلامی به جای پیش‌فرض‌های غربی و غلط کمک می‌کنند و از این رهگذر می‌توانند موجب تحول در علم شوند.

حال نسبت فلسفه‌های مضاف به علوم با فلسفه‌های مضاف به حقایق نیز مشخص می‌شود. بدین صورت که فلسفه‌های مضاف به حقایق، معارف کلی عقلی را دربارهٔ مضاف‌الیه خود بیان می‌کنند و از این نظر، علمی که به شناخت این حقایق، با روش‌های دیگر مثل روش تجربی و... می‌پردازند، باید معرفت‌های خود را بر معرفت‌های عقلی موضوعشان - که فلسفه‌های مضاف به حقایق متکفل بحث از آنهاست - مقید کنند. وظیفهٔ اصلی فلسفه‌های مضاف به علوم خصوصاً با روش تاریخی - منطقی، نخست شناخت و از میان بردن متافیزیک‌های ضد دینی حاکم بر علوم موجود است و سپس می‌توان متافیزیک اسلامی ساخته‌شده توسط فلسفهٔ اسلامی یا به‌دست آمده از گزاره‌های نقلی مستند به بدیهیات را جایگزین متافیزیک‌های غربی و غلط کرد و علم را متحول ساخت.

با این کار نوعی گزینش در علوم غربی انجام می‌شود، چراکه اولاً معلوم نیست با این روش همهٔ پیش‌فرض‌ها عوض شوند و ثانیاً همان‌طور که خودشان اشاره کردند، لزوماً پیش‌فرض‌های متفاوت، نتایج متفاوت را نمی‌آفرینند. پس، هرچه تغییر نکرد حسنات غرب است و هرچه براساس متافیزیک اسلامی به‌دست آمده تغییر کرد، سیئات غرب شمرده می‌شود.

مسئلهٔ دیگری که استاد خسروپناه به آن توجه کرده‌اند، این است که اگر پس از تولید متافیزیک هر علمی، نهایتاً فلسفهٔ آن علم تحقق بیابد، چگونه این مبانی از فلسفهٔ هر علم به خود علم منتقل می‌شود؟ به بیان دیگر، ایجاد مبانی فلسفی و تولید متافیزیک به‌تنهایی مسئلهٔ فلسفه‌های علوم و تحول فرا مسئله‌ای در علم را حل نمی‌کند و نیاز به یک پژوهش جدی و میدانی در هر یک از فلسفه‌های علوم و خود علوم وجود دارد.

برای حل این مسئله، استاد خسروپناه همان روش تاریخی - منطقی در نظریهٔ دیدبانی را عرضه می‌کند تا با این روش تحقیق که اساساً برای بازبینی و به‌روزرکردن هر دانشی ایجاد شده است، بتوان این متافیزیک تولیدشده را در خود علوم جاری ساخت، و با این روش بتوان هر دانشی را متناسب با نیازهای زمانه اصلاح کرد.

۵. ارزیابی نظریه

پیش از اینکه به بیان ملاحظاتی درباره نظریه استاد خسروپناه پردازیم، لازم است این نکته را یادآور شویم که از نقاط قوت این نظریه آن است که می‌کوشد به جوانب گوناگون مسئله علم دینی پردازد؛ از این نظر در مقایسه با بسیاری از دیدگاه‌ها که به لایه‌های معدودی توجه نشان داده‌اند، برتر است.

نخستین نکته‌ای که از مطالعه دیدگاه‌های استاد خسروپناه به ذهن می‌رسد، آن است که حاصل چنین تحولی در علم، علم فلسفی است نه علم دینی؛ یعنی آنچه استاد در پی آن است، نه تنها به‌طور مستقیم مرزوق منبع وحی نیست، بلکه به‌صورت کاملاً جزئی و گزاره‌ای، با شرط یافتن گزاره‌ای مرتبط و سند قطعی و معارض نبودن با ادله عقلی و فلسفی از دین بهره برده می‌شود؛ از این رو، باید وجه اسلامیت آن را در موضعی دیگر یافت و آن موضع فقط وجه اسلامیت فلسفه است. حال با صرف نظر از بررسی میزان اسلامیت فلسفه صدرایی،^۱ باید گفت: از آنجاکه متافیزیک تولیدشده در این نظریه، تنها بخشی از نیاز متافیزیک علوم کاربردی اعم از طبیعی و انسانی است و هنوز گزاره‌های متافیزیکی دیگری نیز هستند که بتوانند در نتایج علوم تأثیرگذار باشند، باید به بررسی دینی یا ضد دینی بودن متافیزیک‌های دیگر نیز پرداخت.

افزون بر این به گفته جناب استاد، از تغییر گزاره‌های متافیزیکی نمی‌توان تغییر گزاره‌های علمی را متوقع شد و این خود نشان‌دهنده عامل دیگری در تعیین گزاره‌های علوم، به جز عامل گزاره‌های متافیزیکی است که جناب استاد هیچ اشاره‌ای به این بخش نکرده و آن را مسکوت رها کرده است.

۱. اشاره به یکی از انتقادات درباره این مسئله، مقبول نگارنده این سطور نیست، اما برای اهل تفکر خالی از وجه نیز نمی‌باشد: نکته بسیار مهمی درباره نظریه «فلسفه‌های مضاف» وجود دارد، و آن محدود بودن مبنای معرفت‌شناسانه این نظریه در خصوص رابطه «عقل و نقل» است. برای برابری احکام عقلی و شرعی، در رتبه بعد از اثبات عقلی اصل دین و حقانیت تعالیم وحیانی که مورد اذعان عقل و برای انسان حجت‌ساز است هیچ دلیل موجهی تاکنون اقامه نشده است. اینکه عقل در آغاز حرکت خود، معترف به عجز خویش برای شناخت اشیاء باشد و نیازمندی خویش برای هدایت و سرپرستی شدن را دریابد، هیچ ارتباطی به حجیت ادراکات عقلی - در رتبه بعد از اثبات حقانیت تعالیم وحیانی - برای ارائه یک نظام فکری و جهان‌بینی در عرض آموزه‌های انبیا ندارد و حتی می‌توان گفت ارائه جهان‌بینی مستقلانه، متهافت با مدرکات اولیه خود عقل در ناتوانی از اکتشافات استقلالی است. بنابراین، به نظر می‌رسد ادعای تلازم بین حکم عقل و حکم خداوند متعال، ادعایی بلا دلیل است. (علی محمدی، «ملاحظاتی در خصوص تئوری استاد خسروپناه درباره فلسفه‌های مضاف».)



تئوری استاد خسروپناه مبتنی بر فرض قابلیت فلسفه اسلامی موجود برای جریان یافتن در علوم و تأمین متافیزیک مورد نیاز آنها، آن هم به صورت بلاواسطه است. در حالی که به نظر می‌رسد چنین انتظاری از فلسفه‌های موجود اسلامی - اعم از مبانی مشاء و اشراق و حکمت متعالیه - چندان روا نباشد؛ چراکه نحوه انتخاب موضوع در این فلسفه‌ها به گونه‌ای است که چنین ظرفیتی را به آنها نمی‌دهد. توضیح اینکه در این فلسفه‌ها برای دستیابی به تحلیلی عام و فراگیر در خصوص پدیده‌ها لازم است اشیای خارجی صرفاً از «حیث موجود بودن و فارغ از تعینات خاص» مطالعه شوند؛ از این رو، با الغاء تعینات خاص اشیاء و ما به تفاوت امتیاز آنها نسبت به یکدیگر، اشیاء را فقط از آن نظر که موجودند، مورد مذاقه قرار می‌دهند؛ بدین ترتیب، با لحاظ «لا به شرط قسمی نسبت به اشیاء»، «موجود بما هو موجود» را به دست می‌آورند.

در چنین حالتی فلسفه، علمی در عرض سایر علوم خواهد بود نه در طول آنها، چراکه فلسفه به اشیاء از آن حیث که موجودند، می‌پردازد و به اشیاء با «لحاظ لا بشرط قسمی» می‌نگرد، ولی سایر علوم، اشیاء را با «لحاظ بشرط شیء» مطالعه می‌کنند و پرواضح است که لا بشرط قسمی، «قسیم» لحاظ بشرط شیء است. این کار به معنای آن است که چنین فلسفه‌ای از آغاز ناظر بودن خویش را به سایر حیثیات اشیاء و تعینات خاص آنها الغا کرده و از «تصدی کرسی فلسفه علوم» انصراف داده باشد؛ چراکه فلسفه‌ای که در آغاز، حیثیت‌های متکثر اشیاء را - که علوم متکفل بررسی آنهاست - تخصصاً از موضوع خود خارج می‌کند، به هیچ وجه نمی‌تواند ادعای هدایت و سرپرستی علوم را عهده‌دار گردد. البته فلسفه ویژگی خاصی دارد و موضوعش به نحوی عام است که موضوع همه علوم دیگر از همان حیث عام، مصداق موضوع فلسفه قرار خواهند گرفت. همین گسست فلسفه و علوم باعث می‌شود که علوم مختلف، لزومی برای اخذ مبانی تحلیلی خویش از فلسفه احساس نکنند و در بهترین حالت اثبات موضوع خود را طلب کنند و صرفاً مراقب متعارض نبودن مستکشفات خود با استنتاجات فلسفی باشند. این دقیقاً همان است که مرحوم علامه طباطبایی در اصول فلسفه و روش رئالیسم به آن توجه می‌کند:

از بیانی که در رابطه فلسفه با علوم گذشت، دستگیر می‌شود که ۱. علوم از راه اثبات وجود موضوع به طور کلی نیازمند فلسفه می‌باشند؛ ۲. نظر فلسفه با نظرهای سایر علوم از راه اطلاق و تقیید عموم و خصوص مختلف می‌باشد.^۱^۲

۱. محمدحسین طباطبایی و مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱ ص ۴۵.

۲. با کمی اختلاف نظر ر.ک: علی محمدی، «ملاحظات در خصوص تئوری استاد خسروپناه درباره فلسفه‌های مضاف».

بدین ترتیب، یا باید به فکر طرحی نو در فلسفه افتاد که با تغییر موضوع و روش خود بتواند همچون فلسفه‌های غرب به مبانی تحلیلی مورد نیاز علوم دیگر بپردازد که این کار با پیچیدگی‌ها و موانع بسیاری روبه‌روست، یا باید توقعمان را از فلسفه اسلامی برای ایفای نقش در پروسه تمدن اسلامی کمتر کنیم!

اشکال بعدی آن است که استاد نتوانسته است بین مباحثی که درباره «موجود بما هو موجود» مطرح می‌شود و بین مباحث متافیزیک علوم که درباره «انسان بما هو انسان» مطرح می‌شود، ارتباطی برقرار کند و فلسفه را دچار پارگی و گسستی دوسویه در موضوع خود کرده است. گویی همه مشکل این بود که بر مباحث متافیزیک علوم، نام فلسفه صدرایی گذاریم! نکته نهایی در این خصوص آنکه استاد خسروپناه، هیچ روش‌شناسی خاصی برای چگونگی تولید متافیزیک علوم و تولید مفاهیم علمی راه‌گشا از مفهوم «انسان بما هو انسان» به دست نداده‌اند.

تئوری فلسفه‌های مضاف از نظر «روش‌شناسی» ابهامات فراوانی دارد. استاد خسروپناه معتقد است در روش دستیابی به فلسفه‌های مضاف به روش بدیعی به نام «روش دیدبانی» دست‌یافته است که تلفیقی از «روش تاریخی» در گردآوری اطلاعات و «روش منطقی» در داوری بین داده‌هاست که می‌تواند از آنها در حوزه فلسفه‌های مضاف به حقایق و فلسفه‌های مضاف به علوم استفاده کرد. ایشان در خصوص «روش تاریخی» معتقدند که این روش تنها در مقام گردآوری اطلاعات کاربرد دارد و البته این روش با «تاریخ‌نگری هستی‌شناسانه جبری» که نافی اراده و اختیار انسان در تاریخ است و همچنین با «تاریخ‌نگری روش‌شناسانه» که منجر به نسبت فهم می‌شود، تفاوت دارد و بر این مطلب تأکید دارد که شکل‌گیری نظریه‌ها و نظام‌های معرفتی از حوادث اجتماعی و تاریخی و زمینه‌های فرهنگی و سیاسی متأثر است.^۱ علاوه بر این، ایشان درباره «روش منطقی» تأکید دارد که این روش در قلمرو «تئوری‌های صدق»، «تئوری مطابقت» را قبول دارد و از میان «تئوری‌های توجیه»، دیدگاه ترکیبی «مبنایابی انسجامی» را صحیح می‌داند.^۲ با این حال به نظر می‌رسد در اینجا خلطی بین «معرفت‌شناسی» و «روش‌شناسی» صورت گرفته است. در هر حال، روشن است که

۱. عبدالحسین خسروپناه، فلسفه فلسفه اسلامی، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۱۱۳.

«ساخت روش» می‌بایست مترتب بر نظریه معرفت‌شناسی مشخصی باشد، ولی درعین حال میان این دو تفاوت آشکاری وجود دارد و گذر از «مبانی معرفت‌شناسی» به «ساخت قواعد روشی»، خود میدان پیل افکنی است و قرن‌هاست که این گردنه توسط اندیشمندان مسلمان پیموده نشده است و حتی مبنای اصالت وجود بعد از حدود چهارصد سال به چنین فوزی نایل نیامده است.^۱

از دیگر ابهامات نظریه استاد خسروپناه، موضوع فلسفه‌های مضاف است. آن‌طور که ایشان روایت می‌کند، با بررسی فلسفه‌های مضاف غربی به کشف چهار دسته فلسفه مضاف دست یافته است و سپس بر ایده تولید دو فلسفه مضاف دیگر ظفر یافته است. دست‌کم این بخش از نظریه استاد خسروپناه بر مبانی غربی‌ای استوار است که وی با این عبارت «فکر نمی‌کنم لازم باشد همه مبانی در هر نظریه‌ای بیان گردد» از کنارشان عبور می‌کند. آیا این شیوه تولید علم از طریق فلسفه‌های مضاف به حقایق و مضاف به علوم امری پذیرفتنی است؟ یا مثلاً نسبتی که غربیان میان فلسفه‌های مضاف به حقایق و فلسفه‌های مضاف به علوم‌مشان برقرار کرده‌اند چیست؟ آیا این نسبت ثابت است؟ نسبتی که آنها میان این فلسفه‌ها و علوم برقرار کرده‌اند آیا نسبت درست و غیرقابل بررسی‌ای است؟ به‌طورکلی، استاد خسروپناه مشخص نمی‌کند که ایده‌شان برای تولید دو نوع فلسفه مضاف به حقایق و علوم با رویکرد تاریخی - منطقی برای جایگزینی آن چهار نوع فلسفه‌های مضاف کشف شده است، یا اینکه در عرض و کنار آنها به ایفای نقش می‌پردازند؟

پرسش اساسی‌تر آن است که آیا میان فلسفه‌های مضاف به علوم و فلسفه‌های مضاف به حقایق که هریک با رویکردی تاریخی یا منطقی توسط دانشمندان مغرب زمین در اعصار مختلف ایجاد شده است، اساساً نسبتی برقرار هست که جناب استاد برای تحول در این فضا ایده دو فلسفه مضاف دیگر را عرضه می‌کنند که مدعی‌اند سبب تحول فرا مسئله‌ای در علم می‌شوند؟ آیا واقعاً علم در مغرب زمین همین‌گونه ایجاد شده است که ایشان تصویر می‌کنند؟ استاد خسروپناه برای دو نوع فلسفه‌های مضاف پیشنهادی خود فوایدی بر می‌شمرد:

۱. نگاه و نگرش کل‌نگرانه به دانش‌های مضاف‌الیه و احاطه علمی به تاریخ پیدایش و تطور آنها؛
۲. مقایسه علوم تحقق یافته با نیازهای موجود و کشف کمبودها و ناخالصی‌ها

۱. ر.ک: علی محمدی، «ملاحظات در خصوص تئوری استاد خسروپناه درباره فلسفه‌های مضاف».

و آسیب‌شناسی آن علوم؛ ۳. توصیه‌ها و بایستگی‌های لازم جهت بالندگی علوم و انسجام ساختاری و محتوای آنها در راستای نیازهای کشف‌شده؛ ۴. رشد تکنولوژی آموزشی و بایستگی‌های آموزشی علوم و فرهنگ‌سازی در جامعه.^۱

حال مشخص نیست چرا فلسفه‌های مضاف چهارگانه کشف‌شده، چنین فوایدی از خود نشان نمی‌دهند؟ و چه تضمینی هست که فلسفه‌های مضاف پیشنهادی چنین اثری از خود بر جای بگذارند؟ همچنین وی باید توضیح دهد روش تاریخی به کار گرفته در روش دیدبانی چیست؟ چه مبانی‌ای دارد و آیا روش تاریخی با مبانی فلسفه صدرایی سازگاری دارد؟ این روش تاریخی می‌خواهد چه چیزی را به ما بنمایاند؟ مبانی معرفت‌شناسانه نگاه تاریخی چیست؟ لوازم استفاده از روش تاریخی چیست؟ چه فلسفه تاریخی را برگزیده است که حال دست به چنین اقدامی می‌زند؟ آیا واقعاً بیان چنین مبانی‌ای در یک نظریه ضرورت ندارد؟ همچنین ایشان در توضیح روش منطقی سخن از به‌کارگیری هرمنوتیک به میان می‌آورد.^۲ آیا استفاده از روش‌های هرمنوتیکی با مبانی کشف فلسفه اسلامی سازگار است؟ شما با چه مبنایی از آن استفاده می‌کنید؟ آیا مبانی و لوازم روش هرمنوتیکی را در نظر گرفته‌اید؟ ایشان باید پاسخ دهند که در قسمت منطقی روش دیدبانی^۳ چگونه هم کشف را می‌پذیرد و هم قایل به گزاره‌های ظنی است که از باب رجحان به آنها اعتنا می‌شود؟ در نهایت به نظر می‌رسد ایده استاد خسروپناه برای تحول در علوم انسانی، بیش از آنکه یک روش تأسیسی باشد، یک نظریه عارضی و انتقادی است؛ یعنی دست‌آورد این نظریه، بازنگری علوم محقق و فلسفه‌های مضاف به آنها با روش دیدبانی است تا از این رهگذر بعضی از متافیزیک علوم تغییر یابد و این تغییر موجب تحول بعضی از گزاره‌های علوم شود.

توجه استاد خسروپناه به عوامل اثرگذار دورنی علم، بر خود علم، بسیار کم‌رنگ است؛ برای نمونه، مسائل یک جامعه و نظام انسانیِ موحد با یک نظام تمدنی مادی تفاوت بنیانی

۱. عبدالحسین خسروپناه، فلسفه فلسفه اسلامی، ص ۸۴.

۲. عبدالحسین خسروپناه، فلسفه فلسفه اسلامی، ص ۹۹.

۳. همان، ص ۱۱۴.



دارد. صرف نظر از اینکه نظریه‌های علوم انسانی بر چه مفاهیمی تکیه دارند و نیز از چه مبانی متافیزیکی اشراق و به چه مفاهیم و معادلاتی منتهی می‌شوند، این تفاوت بنیادی در نظام نیازها و مسائل است که در مفاهیم، تعاریف و نظریه‌های علمی که درصدد پاسخ‌گویی به نیازها و مسائل هستند خودنمایی خواهند کرد، اما در نظریه استاد خسروپناه توجه چندانی به این مطلب دیده نمی‌شود.

از دیگر عوامل درونی علم می‌تواند نظام مفاهیم و تعاریف یک علم باشد که البته این نکته کانون توجه استاد بوده است و تحول در این لایه از علم، توسط فلسفه‌های مضاف پیگیری می‌شود که یک عامل بیرون از علم به شمار می‌روند. عامل درونی اثرگذار دیگر، معادله‌سازی با نظام مفاهیم و تعاریف برای حل مسائل است که هنوز جناب استاد از پایگاه نظریه علم دینی خود، جایگاه معادلات و نظریه‌های کاربردی و همین‌طور معنای دینی بودن معادلات را چندان روشن نساخته‌اند. در نتیجه می‌توان گفت رویکرد استاد خسروپناه به تحول در علم، بیشتر رویکردی بیرونی یا ارتباطی است که به تأثیر فلسفه در علم اهمیت می‌دهد و توجه کافی به عوامل اثرگذار درونی علم ندارد.

از نکات مثبت نظریه استاد خسروپناه، توجه ایشان به فرهنگ حاکم بر جامعه به‌عنوان یک عامل اثرگذار بیرونی بر علم است. همان‌طور که پیش‌تر گذشت، ایشان به تأثیر تلقیات و باورها و تأثیر مسلمان و کافر بودن دانشمند در تحلیل خود از پدیده‌ها - چه مقام گردآوری و چه مقام داوری - اذعان داشته‌اند. نکته دیگر اینکه استاد خسروپناه به دنبال توسعه حکمت متعالیه و ساخت علوم بر مبنای فلسفه اسلامی است و به فلسفه مطلق به‌عنوان عامل بیرونی دیگر در علم توجه داشته است. وی به تثلیث فلسفه مطلق، فلسفه مضاف، علوم قایل است، اما باید پاسخ دهد که چگونه می‌خواهد از هریک به وادی دیگری گذر کند، به‌طوری که اشکالات پیش‌گفته وارد نیاید؟

عامل بیرونی دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، روش‌شناسی است؛ یعنی همان‌طور که تمدن مادی غرب و علوم انسانی مدرن بر اساس اصول و غایت‌هایی خاص و بر مبنای فلسفی ویژه‌ای، روش مشخصی طراحی کردند که قواعد نظریه‌های علمی، محصول به‌کارگیری آنهاست و قدرت پیش‌بینی و تصرف در حوزه امور انسانی و اجتماعی را بر مبنای اصول مادی و غایات سکولار فراهم می‌کند - خواه به‌کارگیری این روش توسط دانشمند کافر باشد، خواه مسلمان - روش‌شناسی دینی نیز باید بتواند در تولید علوم انسانی اسلامی بر

مبنای غایات و ارزش‌ها و اصول فلسفی خاص، امکان تولید نظریه‌های علمی‌ای فراهم نماید که قدرت مدیریت جامعه و انسان را ذیل مبانی دینی و افق اسلامی و ناظر به غایات یک سبک زندگی الهی فراهم سازد. بر همین اساس، می‌توان مدعی شد استاد خسروپناه هنوز به این وادی پا ننهاده است. از سوی دیگر، تعبیری نیز که از روش و روش‌شناسی استفاده نموده‌اند، بیشتر ناظر به روش کشف فلسفه‌های مضاف است و روش جریان دین در لایه‌های مختلف تحول در علوم انسانی بر مبنای رویکرد دینی هنوز مسکوت مانده است. حتی روش منطقی - تاریخی نیز که از نوآوری‌های او محسوب می‌گردد، در پی بررسی توصیفی و منطقی برای رسیدن به فلسفه‌های مضاف به علوم و حقایق است و هنوز در لایه‌های پیشینی نسبت به نظریه‌های علمی به حساب می‌آید و زمینه لازم برای شکل‌گیری قواعد تولید معادلات و نظریه‌های علوم انسانی که امکان مدیریت موضوعات اجتماعی و انسانی را فراهم کند، محقق نشده است.

نکته پایانی اینکه بیشتر تمرکز نظریه استاد خسروپناه بر روی عوامل ارتباطی میان علم و بیرون علم - مثل فلسفه - است. در این پروژه فلسفه‌های مضاف نقش واسطه برای اشراق فلسفه اسلامی به درون علم را برعهده دارند و برآن‌اند با این کار تحول در علم را رقم زنند. نباید از حق گذشت که استاد خسروپناه پا را از رقیبان خود در این عرصه فراتر نهاده و علاوه بر بیان ضرورت توسعه فلسفه در عمل، به چگونگی شکل‌گیری این فلسفه‌ها پرداخته است.

جمع‌بندی

به‌طور کلی استاد خسروپناه ضرورت علم دینی را نیاز و اقتضای زمانه دانسته معتقد است برای ایجاد تمدن اسلامی نیازمند علوم اسلامی هستیم و برای این کار نمی‌توان از علوم موجود بهره برد. از نظر ایشان زوایه دیگر بحث این است که علوم انسانی علاوه بر توصیف، توصیه نیز می‌کند و حتماً در این مقام خصوصیات اجتماعی - جغرافیایی و معرفت دینی تأثیرگذار است؛ از این رو، بیشتر به ضرورت علم بومی پی می‌بریم.

استاد خسروپناه به طرح مبانی خود در دو حوزه چیستی علم مدرن و چیستی دین پرداخته است. در حوزه چیستی علم مدرن، گزاره‌های کلیدی اندیشه او را می‌توان این‌گونه بیان کرد: ۱. روش علوم، چه علوم انسانی و چه علوم طبیعی و چه در مقام گردآوری و چه در مقام داوری، تجربه محض نیست و در آن پیش‌فرض‌هایی وجود دارد؛ ۲. متافیزیک‌ها بر

نتایج علوم تأثیر گذارند؛ ۳. در علوم انسانی علاوه بر توصیف، توصیه نیز وجود دارد؛ ۴. علم نمی تواند نسبی باشد و علوم مدرن موجود هم با وجود ادعای نسبی از طرف غربی ها، واقع نماست؛ ۵. از جمله کاستی های علوم موجود آن است که پارادایم واحدی ندارد و در کشور ما هم اشکالات مدیریتی فراوانی در خصوص آن وجود دارد؛ ۶. بسیاری از متافیزیک علوم انسانی و همچنین علوم طبیعی در تعارض با دین قرار دارد؛ ۷. لزوماً با تغییر هر متافیزیکی، نتایج علوم تغییر نخواهند کرد.

در حوزه دین شناسی نیز جناب استاد معتقدند: ۱. تعریف دین عبارت است از حقایق و ارزش هایی که از طریق وحی یا الهام یا هر طریق دیگری به دست می آید و هدایت و سعادت انسان را تأمین می کند؛ ۲. نقل (کتاب و سنت) و عقل، هر دو از منابع دین به شمار می روند؛ ۳. معیار دینی بودن گزاره ها آن است که هر گزاره ای که از جنس کنش (رفتار) یا بینش (اعتقاد) باشد و با سعادت و شقاوت ما مرتبط باشد، دینی است. با این وصف همه گزاره های عقلی دینی نیستند؛ ۴. گزاره های دینی اثبات پذیرند؛ ۵. قلمرو دین تنها به سعادت آخرت محدود نمی شود، اسلام سکولاریزم را نمی پذیرد، و از طرفی همه نیازهای بشر هم در کتاب و سنت نیامده است، بلکه حتی تمام نیازهای کلی بشر را هم نمی توان ادعا کرد. گاهی دین به صورت گزاره ای و گاهی به صورت تأمین پیش فرض های علوم، به نیازهای بشر پاسخ گفته است.

ایشان نسبت تمدن اسلامی با تمدن غرب را نه پذیرش تام و تمام و نه طرد کامل می دانند، بلکه گزینه «گزینش» را مطرح می کنند. حال با توجه به وجود متافیزیک ضد دینی علوم موجود، نخست باید به سراغ دین برویم تا متافیزیک مورد نیازمان را تأمین کند، اما می بینیم که همه متافیزیک علوم، در دین یافت نمی شود. به علاوه اینکه بعضی از متافیزیک علوم اساساً فلسفی و عقلی اند؛ پس، فلسفه اسلامی باید تأمین کننده مبادی فلسفی و عقلانی علوم باشد، اما می بینیم که فلسفه ملاصدرا چنین ظرفیتی را ندارد. در اینجا جناب استاد با روش دیدبانی (تاریخی - منطقی) به بررسی و آسیب شناسی فلسفه موجود می پردازند و در نهایت پیشنهاد تغییر در موضوع فلسفه به «وجود انضمامی انسانی» را ارائه می کند. توجیه فلسفی این موضوع آن است که ۱. موضوع فلسفه باید بدیهی هستی شناسی باشد؛ ۲. و بدیهی ترین درک بشر، خود است و موجود بما هو موجود منتزع از این درک وجدانی است؛ ۳. نسبت مسائل و موضوعات یک علم می تواند نسبت کل و جزء داشته باشد و لازم نیست یک علم از عوارض ذاتیه موضوع اش بحث کند.

از وجود انضمامی انسان، دو مفهوم «موجود بما هو موجود» و «انسان بما هو انسان» انتزاع می‌گردد؛ احکام و محمولات «موجود بما هو موجود» عوارض انتزاعی آن هستند که همان مباحث فلسفی موجود به شمار می‌روند؛ احکام و محمولات انسان را احکام انضمامی، انتزاعی و استنتاجی تشکیل می‌دهند. ایشان معتقدند این احکام با روشی اعم از روش عقلی و عقلایی به دست می‌آیند. هریک از عوارض و احکام انضمامی یا انتزاعی و استنتاجی وجود انضمامی انسان، موضوع محور کلانی است که عوارض و احکام آن موضوع، فلسفه مضاف به حقیقتی را به وجود می‌آورند؛ از این رو فلسفه‌های مضاف به حقایق تحقق می‌یابند. به وسیله نظریه دیدبانی به بررسی فلسفه‌های علوم و خود علوم پرداخته، متافیزیک تولیدشده را ابتدا به فلسفه هر علم و سپس به خود علم اشراب می‌کنیم.

جدی‌ترین نقدهای وارد بر نظریه استاد خسروپناه را نیز می‌توان این گونه بر شمرد که اولاً در فرض صحت تمام ادعاها و به انتظار نشستن برای تحقق علوم وعده داده‌شده، تمدن برساخته این علوم، تمدنی فلسفی و نه دینی خواهد بود و نمی‌توان آرمان فلاسفه را همان مدینه فاضله‌ای دانست که انبیاء در پی آن بودند! چالش دیگر این نظریه، فرض غلط ظرفیت فلسفه صدرایی برای بحث از فلسفه‌های مضاف به حقایق و ورود به عرصه کنترل علوم است. اشکال دیگر، نبود بحث روشی در این نظریه است. ابهامات این نظریه درخصوص مسائلی چون امور اعتباری یا چستی و عقلانیت روش تاریخی - منطقی از دیگر مسائلی است که گریبان‌گیر این نظریه است.

نظریه استاد خسروپناه علاوه بر اینکه در زمینه اثبات موضوع فلسفه خود دچار خلأ تئوریک است، درخصوص توجه به عوامل اثرگذار درونی علم، همچون اختلاف مسائل فرهنگی مختلف که به اختلاف در نظام پاسخ‌گویی می‌انجامد نیز به توجه بیشتری نیاز دارد.

منابع

۱. خسروپناه، عبدالحسین، *فلسفه فلسفه اسلامی*، چ اول، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ۱۳۸۹.
۲. _____، اثبات پذیری گزاره‌های دینی، فصلنامه *قیسات*، شماره ۲۷، ۱۳۸۲.
۳. _____، آسیب‌شناسی انکار علم دینی، فصلنامه *دانشگاه اسلامی*، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۷.
۴. _____، انتظار بشر از دین، هفته‌نامه پرتو، شماره‌های ۱۹۲ و ۱۹۳، ۲۷ مرداد و ۳ شهریور ۱۳۸۲.



تبیین و نقد نگرش استاد خسروپناه پیرامون تحول در علوم انسانی

۵. _____، جستاری در اسلامی سازی علوم انسانی، ماهنامه معارف، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، شماره ۸۶، تیر و مرداد ۱۳۹۰.
۶. _____، حوزه؛ دانشگاه و چیستی و بایستگی علوم انسانی، مجله دانشگاه اسلامی، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، شماره هفتم، زمستان ۱۳۷۷.
۷. _____، فقر نظریه پردازی مهم ترین آسیب علوم انسانی، روزنامه خراسان، صفحه ۱۲ اندیشه، شماره سریال ۱۷۳۷۵، تاریخ انتشار ۸۸/۰۷/۰۶.
۸. _____، نظریه دیده بانی (فلسفه مضاف تاریخی - منطقی به مثابه نظریه تحول در علوم)، فصلنامه اندیشه نوین دینی، دانشگاه معارف اسلامی، سال سوم، شماره دهم، پاییز ۱۳۸۶.
۹. _____، نظریه دیده بانی: روشی برای کشف علوم میان رشته‌ای، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، سال اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۷.
۱۰. _____، انتظار بشر از دین، چ اول، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)، قم، ۱۳۸۲.
۱۱. _____، جامعه شناسی و علم دینی، <http://www.khosropanah.ir>.
۱۲. _____، جریان شناسی فکری ایران معاصر، چ دوم، مؤسسه حکمت نوین اسلامی، قم، ۱۳۸۹.
۱۳. _____، چکیده سخنرانی: خاتمیت پیامبری و دنیای مدرنیته، <http://www.khosropanah.ir>.
۱۴. _____، در جست و جوی علوم انسانی بومی، خبرگزاری فارس نیوز، شماره ۸۸۰۶۳۰۰۸۴۵، ۱۳۸۸/۰۷/۰۶ ه.ش.
۱۵. _____، دین و توسعه کوثری، <http://www.khosropanah.ir>.
۱۶. _____، علم و دین [فلسفه دین]، <http://www.khosropanah.ir>.
۱۷. _____، قلمرو دین، چ اول، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه، قم، ۱۳۸۱.
۱۸. _____، کلام جدید، چ سوم، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه، قم، ۱۳۸۳.

۱۹. _____، گستره شریعت، چ اول، دفتر نشر معارف (پژوهشکده فرهنگ و معارف)، قم، ۱۳۸۲.
۲۰. دفتر فرهنگستان علوم اسلامی، مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی، چ اول، کتاب فردا، قم، ۱۳۹۰.
۲۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین و مطهری، مرتضی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، قم، ۱۴۰۹ق.
۲۲. محمدی، علی، ملاحظاتی در خصوص تئوری استاد خسروپناه درباره فلسفه‌های مضاف، دوماهنامه سوره اندیشه، شماره ۵۰، بهار ۱۳۹۰.